

## موانع فرهنگی تجدّد در کشورهای اسلامی

محمود سریع القلم\*

### چکیده:

کشورهای اسلامی در مقام مقایسه با سایر مناطق در حال توسعه با مشکلات بیشتر و موانع جدی‌تری در روند نوگرایی و نوسازی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی روبه‌رو بوده‌اند. سرعت قابل توجه تحول در آسیای دور و شرق اروپا، از ظرفیت‌های نوگرایانه در این مناطق حکایت می‌کند. در این چارچوب، فرهنگ، سابقه و باورهای فرهنگی از یک طرف و ماهیت کانون‌های قدرت از طرف دیگر، دو متغیر تعیین کننده در انتقال از دوره‌ی ماقبل نوگرایی به دوره و فرایند نوگرایی هستند. در این مقاله، این دو متغیر نسبت به کشورهای عربی و غیرعربی منطقه‌ی خاورمیانه اطلاق شده است. ماهیت باورهای فرهنگی که به فرایندهای نوگرایانه مربوط می‌شود با وضعیت بعضی کشورهای دیگر مانند مجارستان، لهستان، مالزی و کره‌ی جنوبی مقایسه خواهد شد. مهم‌تر از باورهای فرهنگی که می‌تواند تسهیل کننده یا مانع فرایند نوگرایی باشد، ماهیت کانون‌های قدرت و دیدگاه‌ها و خلیقات آن‌هاست. به این معنا که کانون‌های قدرت در یک کشور تا چه اندازه، واقعیات و روندهای جهانی را درک کنند و تا چه حد منافع خود را در راستای منافع جامعه‌ی خود تعریف نمایند. مقاله نتیجه‌گیری می‌کند که موانع فرهنگی در کل جامعه و فرهنگ و ماهیت کانون‌های قدرت می‌توانند دو عامل تعیین کننده در عقب‌ماندگی جوامع اسلامی از فرایندهای نوگرایانه در سرآغاز قرن بیست‌ویکم باشند.

**کلید واژه‌ها:** فرهنگ، فرایندسازی نوگرایانه، باورهای فرهنگی،

فردگرایی



توجه به تئوری تحول در سطح کشورهای اسلامی در فهم نقش متغیرهای گوناگون در فرایند مدرنیته در این کشورها مفید خواهد بود. تئوری تحول در هر کشور یا منطقه قبل از آن که بر روی کاغذ و اسناد قرار گیرد، در ذهن و تعاریف انسان‌ها چه به‌عنوان شهروند و چه در مقام تصمیم‌گیرنده جای دارد. انسان‌ها به‌طور آگاه یا ناآگاه، با تعاریفی که دارند زندگی می‌کنند. مغز انسان در رابطه با مباحث شناختی از دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه، تشکیل شده است. در صورتی که ممکن است تصور کنیم بخش خودآگاه، نسبت به ناخودآگاه از اهمیت بیشتری برخوردار است. اتفاقاً بخش ناخودآگاه (یا عادات) تعیین‌کننده‌تر است. چند دلیل برای این اهمیت وجود دارد. اول این که، اکثریت قاطع شهروندان هر جامعه‌ای براساس عادات رفتار می‌کنند، واکنش نشان می‌دهند و با مسایلی که حادث می‌شود، برخورد منطقی، نیمه‌منطقی یا غیرمنطقی می‌کنند. بخش عادات در جهت‌گیری رفتاری و فکری انسان‌ها نقش مهمی دارد (واتسون، ۲۰۰۰: ۱۱ و ۱۲). چون حجم مسایلی که هر شهروندی در هر موقعیتی باید به آن‌ها توجه کند نسبتاً وسیع است، پردازش استدلالی و فکری به همی آن‌ها امکان‌پذیر نیست. بنابراین، رجوع ذهن به بخش ناخودآگاه برای زندگی عمومی گسترده است. دوم، ذهن انسان تمایل قابل توجهی به تعمیم دارد و می‌خواهد براساس تجربیات گذشته، نسبت به پدیده‌های حادث سریع قضاوت کند. ذهن برای آن که نسبت به هر موضوعی، به‌صورتی خاص رفتار کند و آن را مورد تجزیه و تحلیل ویژه قرار دهد به انرژی و دقت فراوانی نیاز دارد و عموم انسان‌ها، حوصله و وقت چنین توجهی را ندارند. بنابراین، مجدداً بخش عادات بر بخش تفکر و تفکیک ذهن تقدم پیدا می‌کند. سوم، تقریباً تمامی آن‌چه که در طول زندگی یک فرد از زمان تولد تا بزرگسالی از طریق خانواده، مدرسه، محیط زندگی، دوستان و دولت (پنج عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری ذهن و عادات) اتفاق می‌افتد، سریعاً در بخش ناخودآگاه ذهن انسان انباشته می‌شود و حکم حافظه پیدا می‌کند. فرد در طول زندگی روزمره بدون آن که خود با آگاهی این کار را انجام دهد، از این مخزن استفاده می‌کند و بر طبق آن عکس‌العمل نشان می‌دهد.

نتیجه‌ی مقدماتی این بحث نظری این است که بخش ناخودآگاه ذهن، در جهت‌گیری زندگی یک فرد و به‌طور کلی در هدایت منطق حیات یک جامعه نقش کلیدی دارد. به همین دلیل فهم گذشته‌ی یک فرد و جامعه شاید مهم‌ترین متغیر و داده در وضعیت فعلی فرد و جامعه باشد. این‌که در ذهن یک ملت چه نوع داده‌هایی انباشته شده است و چه ماهیتی از پدیده‌ها تراکم پیدا کرده است، در نظام کنش - واکنشی او نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

در مباحث تکنولوژی آموزشی گفته می‌شود که سقف تربیت، سیزده سالگی است و ماهیت تراکم تربیتی و محیطی که تا این سن به‌دست آمده است، جایگاه مهمی در مابقی زندگی یک فرد دارد. از این‌رو، شناخت تراکم عمومی در اذهان یک ملت از طریق نظام آموزشی و فرهنگ اجتماعی در درک استنباطات و هویت عمومی آن ملت نقش مهمی را ایفا می‌کند. تراکم عمومی، همان ذهن ناخودآگاه عامه‌ی مردم است که افراد با آن زندگی می‌کنند و با یکدیگر معاشرت می‌نمایند. اگر هویت ملی را مجموعه‌ای از تعاریف و باورها نسبت به زندگی و جامعه بدانیم، می‌توانیم فرض کنیم که بخش اعظمی از تعریف‌ها و باورهای منتهی به هویت، ریشه در ضمیر ناخودآگاه انسان‌ها دارد. از این منظر، می‌توان شناخت بخش ناخودآگاه ذهن مسلمانان را - که اشتراکات قابل توجه آن از مراکش تا پاکستان قابل مشاهده است - به مثابه مباحث هویتی مد نظر قرار داد.

اگر انباشته‌های ذهنی فرد با تحول و تغییر در تعارض باشد طبعاً نمی‌توان انتظار داشت که جامعه به‌عنوان مظهر تجمع افراد علاقه‌مند و زمینه‌ساز تحول باشد. تئوری تحول در هر جامعه، نتیجه و ستانده‌ی وضعیتی است که افراد بدان عادت کرده و تربیت شده‌اند. اعتقاد به سرنوشت، فقدان حساسیت به روش، توقف در فلسفه، گرایش به ایده‌آلیسم و ضعف اساسی در ایمان به اراده و تصمیم فرد، مجموعه‌ای از ویژگی‌های تراکمی است که در منطقه‌ی خاورمیانه - در کشورهای مسلمان - در طی زمان جمع شده است. اعتقاد به سرنوشت و این‌که اهتمام انسان نقشی در تغییر وضعیت او ندارد خودبه‌خود برنامه‌ریزی را به حداقل می‌رساند و عنصر زمان و مکان و جغرافیا را در محاسبات تقریباً تعطیل می‌کند. در واقع، انتقال، نوعی ریشه در تلقی افراد از نتیجه گرفتن و اهتمام ورزیدن دارد. بنابراین، باید در جست‌وجوی حوزه‌های علیت در ارتباط با موانعی که فرایندسازی‌های نوگرایانه را به‌وجود آورده‌اند، به «ماتریس دوتایی» وضعیت فرهنگ و وضعیت فرد پرداخت. اما در این‌که چرا این دو عامل در طی زمان



از مراکش تا پاکستان دچار تحول نگردیده است و علی‌رغم تغییرات بنیادی در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی، مقاومت نسبتاً اساسی در قبال تحول قابل مشاهده است. به نظر این نویسنده به ماهیت کانون‌های قدرت در کشورهای اسلامی مربوط می‌شود. دو کشور مالزی و ترکیه در طیف وسیع منطقه‌ی اسلامی از دیگران قابل تفکیک هستند. دو وجه مشترک در این دو کشور دیده می‌شود. اول این‌که هر دو تحت تأثیر یک عامل تغییردهنده، تقویت‌کننده و منبع مقایسه بوده‌اند، در مالزی، اقلیت چینی، رفتار و فرهنگ مالایایی‌ها را تحت‌الشعاع قرار داده است و در ترکیه، همسایگی با اروپا موجب تغییرپذیری گسترده از این منبع متفاوت شده و باورهای فرهنگی را در فرایندهای تحول ترکیه تحت تأثیر قرار داده است. دوم، این‌که ماهیت کانون اصلی قدرت در هر دو کشور نوگرایانه بوده است و با به‌کارگیری اقتدار و پیچیدگی‌های رفتاری، جامعه را در مسیر نوسازی قرار داده است. ماهاتیر محمد در مالزی که به شدت تحت تأثیر الگوی ژاپنی بوده به‌تنهایی کانونی تعیین‌کننده در روند تحولات این کشور است (میلنی و موزی، ۱۹۹۹: ۴۸ و ۴۹). به‌رغم این‌که در ترکیه، کانون اصلی، قدرت نظامی بوده ولی این کانون نظامی همانند کراهی جنوبی در مسیر قدرت‌یابی، ثروت‌یابی و توسعه‌یافتگی قدم برداشته است. تاریخ توسعه‌یافتن جهان سوم معرف این واقعیت است که ماهیت کانون قدرت نسبت به افکار و جهت‌گیری‌های کانون قدرت از اهمیت کم‌تری برخوردار است.

### سابقه و باورهای فرهنگی و مدرنیته: تجربه و فرایند کشورهای اسلامی

جدا از این‌که باورهای فرهنگی صحیح یا غلط بوده‌اند یا به‌نحو غیرمنطقی از متون دینی تفسیر شده‌اند - در هر صورت - اثرات پایدار خود را بر «ژن رفتاری و فرهنگی» طیف وسیعی از افراد در دنیای اسلام برجای گذاشته‌اند. واقعیت این است که فرهنگ مدرنیته با فرهنگ و باورهای جاری نه آن‌که درجه‌ای از اختلاف را داشته باشند؛ بلکه در تعارض با یکدیگر هستند. مدرنیته، قابلیت کشش‌پذیری وسیعی ندارد که هرگونه تفکر و باور در آن جای گیرد. نویسنده در این‌جا حکم یک شیمی‌دان را دارد که در آزمایشگاه صرفاً آن‌چه را مشاهده می‌کند و تعارضاتی را که می‌تواند ثبت کند به نمایش می‌گذارد. مدرنیته یک نگاه و روی‌کرد جدی به دنیا دارد: ساختن، تغییر دادن، کشف کردن، بنا کردن، ثروت جمع کردن، فهمیدن و غیره. چنین اهدافی با

جدیت، خلاقیت فردی و کار جمعی و بدون در نظر گرفتن قالب فرهنگی و سابقه‌ی فرهنگی بر این باورها قابل تحقق است. کما این‌که در میان نژاد زرد و منطقه‌ی خاور دور نیز در طی دوره‌ای کم‌تر از یک قرن، ثقل مهمی از ثروت، تولید و قدرت بین‌المللی شکل گرفته است. طبعاً اطلاق وضعیت فعلی کشورهای اسلامی به باورهای دینی نمی‌تواند صحت داشته باشد؛ زیرا که در طی سه قرن ابتدایی تمدن اسلامی، مسلمانان عمارتی عظیم به لحاظ مادی و علمی ساختند. دین مخزنی از باورها و اصول است که نهایتاً در پی برقراری تعادل میان قوای انسانی است؛ این‌که کدام بخش از دین اولویت پیدا کند و کدام قسمت‌ها گزینش شود و این‌که مجموعه‌ی اصول در یک‌جا دیده شود و با شرایط زمان و مکان محک بخورد، بستگی به توان تشخیص، قدرت اولویت‌بندی، ابتکار عمل و پیچیدگی فهم مسایل زمان را دارد. از متون دین، هم می‌توان تمدن‌سازی را استنباط کرد و هم زهد و قناعت؛ هم می‌توان علاقه به کار و ثروت؛ و تلاش را استنتاج کرد و هم ذم دنیا و فاصله‌گیری از کانون‌های قدرت و ثروت. هم می‌توان دوستی و محبت و همکاری با ملت‌های دیگر را متوجه شد و هم تقابل و تضاد و جهاد را (یوسفی، ۱۳۷۵: ۱۹۱-۱۹۴). متون دینی، هم ماهاتیر را تولید می‌کند و هم بن‌لادن را. موضوع کلیدی، فهم عینی اوضاع زمان و اطلاق اصول گزینش به این اوضاع است. در هر صورت، وضع انباشته شده و پدید آمده، ریشه در نوع تلقی و نوع اطلاق تفکر مدیران دینی به اوضاع زمان دارد. جوهری‌ترین اصل در مدرنیته، تحول و تغییر دایمی است و جهانی شدن به‌عنوان مرحله‌ای جدید از مدرنیته نیز با این اصل جوهری در حال تکوین است. در مقابل این باور و فرهنگ، اگر جامعه‌ای با فرهنگ قضا و قدر، دنیاگریزی و عزلت‌گزینی بخواهد نظم اجتماعی خود را تبیین کند، طبعاً از قافله عقب خواهد افتاد. گزینش بخشی صرفاً اخلاقی از متون دینی، و بی توجهی به بخش‌های دیگر کار و فعالیت و تلاش سیستم‌سازی، در نهایت به نوعی محافظه‌کاری تبدیل می‌شود. در چنین فضای استنباطی، سیل عظیم تحولات بی‌معنا خواهد بود و فضا و مکان و زمان اهمیت نخواهد داشت. ذهنی که با قضا و قدر تصمیم می‌گیرد؛ قسمت مهمی از وجود انسان؛ یعنی، قدرت خارق‌العاده‌ی اراده برای تحول و تغییر را تقریباً تعطیل می‌کند. افراد محافظه‌کار و علاقه‌مند به حفظ وضع موجود، توان پردازش داده‌های جدید را نخواهند داشت؛ زیرا که اعتقادی به اعتبار داده‌های جدید و انطباق اصول با شرایط جدید ندارند. با توجه به جامع بودن تفکر دینی و ورود آن در تمامی



شوون زندگی، روش انتخاب مدل از متون دینی و نحوه‌ی مدیریت آن در صحنه‌ی واقعی زندگی نیز بسیار پیچیده می‌شود. اصولاً در روان یک فرد متدین، قدرت و ثروت، اموری مشکل‌ساز هستند و تمایل فرد به این است که از مال دنیا، سمت‌های سیاسی و فعالیت برای کسب قدرت و از کانون تلاطم برای افزایش سطح قدرت و ثروت فاصله بگیرد. تصور این است که دخالت در این امور، آلودگی‌های اخلاقی به همراه خواهد داشت. این‌که این تلقی از ثروت و قدرت صحیح است یا خیر، امری ثانوی است. مهم پی‌آمدهای این تفکر در عصر ثروت‌اندوزی و قدرت‌یابی است. نگاه حداقلی مسلمانان به زندگی و تفسیر کوتاه بودن و گذرا بودن زندگی، عواقب جدی در عملکرد جمعی آنان نسبت به دیگر ملت‌ها و جوامع در بر داشته است. بی‌دلیل نیست که تولید ناخالص داخلی کل دنیای عرب (۵۳۲ میلیارد دلار) از تولید ناخالص داخلی کشور اسپانیا (۵۹۶ میلیارد دلار) در سال ۱۹۹۹ کم‌تر است (گزارش توسعه انسانی اعراب، ۲۰۰۲: ۸۵).

این در شرایطی است که اسپانیا صرفاً در دو دهه‌ی اخیر رشد قابل توجهی کرده و از کشورهای میان پایه‌ی اروپایی محسوب می‌شود. جالب توجه این است که به جز ترکیه و مالزی تقریباً تمامی کشورهای اسلامی از رکود قابل توجه اجتماعی و اقتصادی در رنج هستند. البته منطقه‌ی عربی خلیج فارس به دلیل قلت جمعیت، درآمدهای فراوان نفتی و عقل بازرگانی برگرفته از تعامل معقول با جهان توانسته است در حد خود زندگی بالای متوسطی برای اکثریت شهروندان خود فراهم کند و وجوه بازرگانی و رفاهی مدرنیت را در خود متبلور کند. نتیجه‌ی بحث این است که اگر ایستارهای فرهنگی یک جامعه، با قدرت‌یابی و ثروت‌یابی سازگار نباشد، توان سازندگی و رشد تدریجی آن تحقق نخواهد یافت و این «جوهره‌ی مدرنیت» است. مقتضیات اجتماعی و سیاسی مدرنیت، به دنبال نهادینه شدن این دو اصل به وجود آمده است. موضوع انتخابات، حزب، توزیع منطقی درآمد، جامعه‌ی مدنی، حقوق شهروندی، دولت پاسخگو و غیره، به مراتب متأخرتر از ظهور اندیشه‌ی ثروت‌یابی در قرون هجده و نوزده هستند. بخش ناخودآگاهی که در طی تعلیمات خانوادگی، آموزشی، سیاسی و اجتماعی به یک فرد از جامعه (پاکستان تا مراکش) منتقل می‌شود، عموماً حاکی از پذیرش وضع موجود، توکل بدون اهتمام، مقاومت در مقابل تغییر و پذیرش روش‌ها و ایده‌های جدید، عبث بودن زندگی و برخورد صرف اخلاقی با محیط بین‌المللی است.

این نوع شخصیت‌سازی، مغایر با اهتمام، تلاش و علاقه به تغییر در مناطق دیگر جهانی مانند آسیای دور و به تازگی در امریکای لاتین است. همین‌گونه باورها تا اندازه‌ای در میان منطقه‌ی جنوب و کاتولیک نشین اروپا، که به شدت به دنبال حفظ وضع موجود بودند. با بخت شمالی اروپا مانند هلند، آلمان و انگلستان که علاقه‌مند به تغییر بودند نیز قابل مقایسه می‌باشد. بنابراین، شخصیت شکل گرفته تا سن سیزده سالگی، اثرات پایداری بر غلظت اهتمام و نوع تعریف فرد از زندگی به جای می‌گذارد. هنگامی که در دوران کودکی انسان، خوب بودن، به دوری از ثروت و سمت توصیف و تعریف می‌شود و پدر، مادر، معلم و افراد صاحب اقتدار اجتماعی این‌گونه رفتارها را تشویق و در شخصیت افراد درونی می‌کنند، به‌طور خودکار قدرت عمل و ابتکار از فرد گرفته می‌شود (پتایی<sup>۱</sup>، ۱۹۷۳: ۱۸). این مباحث بار دیگر اهمیت نظریه‌های شخصیت ملی را مطرح می‌کند. شخصیت ملی، نتیجه‌ی نوع تربیت مستقیم و غیرمستقیم فکری در منابع مهم انتقال افکار (خانواده، مدرسه، رسانه‌ها، دوستان و دولت) است. ابن‌خلدون در توصیف ذهن بی‌سامان و هرج و مرج مسلمانان می‌گوید که چنین ذهنی باعث می‌شود که صاحبان آن، حدودشناس نباشند، از هرم مدیریتی و سازمانی گریزان باشند و اصولاً در چارچوب نتوانند عمل کنند (ص ۲۰). مهم‌ترین پی‌آمد اجتماعی تفکرات ثروت‌گریزی و قدرت‌گریزی، مسؤولیت‌ناپذیری در قبال اعمال و رفتار است. وقتی هدف روشنی در کار نباشد، وظیفه و مسؤولیت نیز بی‌معنا خواهد بود. یکی از ویژگی‌های عمومی ایرانیان به‌طور اخص و مردم منطقه‌ی خاورمیانه به‌طور اعم، دوری جستن از کار جمعی و نقش‌پذیری در سیستم کار جمعی است. در این راستا، باندپذیری و قبیله‌پذیری بسیار قوی است. مبنای گروه‌پذیری، هدف و کار و وظیفه است؛ درحالی‌که مبنای باندپذیری، اعلام وفاداری و اخذ امتیاز است. اولی صورت کار در قالب مدرن است و دومی حالت اجتماعی حفظ وضع موجود و محافظه‌کاری فکری است. مزوج کردن احساس با استنباط، علاقه به مبالغه، تکرار ادبی، تعاریف و قضاوت‌های صرف اخلاقی از افراد (۱)، عموماً باعث بی‌دقتی در تفکر می‌شود. در دوره‌ی مدرنیته، صنعتی شدن مهم‌ترین عامل در عقلایی کردن شهروندان بوده و موجب شده است تا افراد به زمان، برنامه‌ریزی، کار جمعی، تاریخ مهلت، تشکیلات، سودآوری و نگاه دراز مدت به زندگی حساسیت پیدا کنند (هلی‌برونر<sup>۲</sup>، ۱۹۸۰).

1- Patai  
2- Helibroner



نگاه مبتنی بر «سرنوشت» به محیط و زندگی باعث می‌شود تا فرد از خود گریزان باشد و مسؤولیت عملکرد خود را نپذیرد. مهم‌تر از این پی‌آمد، رهیافت مبتنی بر سرنوشت و تقدیر در زندگی، در نهایت موجب تعطیلی تفکر و نوآوری و خلاقیت می‌شود. این‌که قدرت چانه‌زنی اعراب نسبت به اسرائیل در طی نیم قرن گذشته نه تنها افزایش نیافته؛ بلکه کاهش فاحش نیز داشته است و به تدریج عقب‌نشینی اعراب را به همراه داشته، حاکی از توقف سطح قدرت و بهره‌برداری سیاسی از ثروت موجود بوده است. جالب توجه این‌که چون مردم ترکیه، مالزی و تا اندازه‌ای کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس، دارای ثروت شده‌اند و رهیافت تعامل با جهان را برگزیده‌اند، از تفکرات و گرایش‌های توطئه و خرافات نسبت به دیگران به دور هستند؛ درحالی‌که در مصر، عراق، سوریه، پاکستان و ایران، نظاره توطئه‌آمیز به محیط اجتماعی و سیاسی نسبتاً مسلط است. منافع گسترده، عقل می‌آورد. ثروت (و نه پول) عقل می‌آورد و ذهن را محاسبه‌گر می‌کند. واقعیت این است که انسان جز در عرصه‌ی ثروت و قدرت، فرصت محاسبه‌ی قابل توجهی را پیدا نمی‌کند. جامعه‌ای که بر اساس ثروت‌یابی و قدرت‌یابی حیات دارد، از فکر خود پیش‌تر استفاده می‌کند. شاید بحران مدرنیته در منطق جهت‌گیری انبوه قدرت و ثروت بوده که خارج از مرزهای خود نتوانسته است هنجارهای انسانی را رعایت کرده و نهادینه کند. نگاه جبرگرایانه‌ی اکثریت قابل توجه مردم در کشورهای اسلامی به زندگی، زمینه‌ساز حیات حداقلی در میان آن‌ها و کاهش سطح اهمیت و قدرت چانه‌زنی در مقیاس بین‌المللی شده است و فضای فرهنگی موجود در منطقه‌ای عظیم - از مراکش تا پاکستان - بیش از آن‌که روی‌کرد تغییر و بهبود را تقویت کند، گرایش حفظ وضع موجود را پرورش داده است و به جای شکوفا کردن قوه‌ی ابتکار و نوآوری، به تداوم روال جاری پرداخته است. روحیه‌ی کنجکاری، پرسش، ابداع، سعی و خطا، بنا کردن و نگاه تمدنی به زندگی، ریشه در علایق وسیع به دنیا و حیات کیفی دارد. اگر دنیا اهمیت خود را در ضمیر ناخودآگاه فرد از دست بدهد، ثروت و قدرت نیز قابلیت‌ی نخواهد داشت و با گذشت زمان، رکود، محافظه‌کاری فرهنگی و مقاومت در برابر تغییر، فلسفه‌ی حاکم بر زندگی خواهد شد.

هشام شرابی از نویسندگان توانای عرب در رابطه با اثرات تربیت و شخصیت شکل گرفته‌ی ناشی از این تربیت می‌نویسد که روش‌های منفی تربیت به سه نوع نتیجه‌ی شخصیتی منتهی می‌گردد: وابستگی شدید احساسی و فکری در فرد، ناتوانی و فقدان ظرفیت برای تحرک و ابداع و فرار از مسؤولیت و وظیفه‌شناسی (شرابی، ۱۹۷۵: ۳۱-۳۲).



۲۳). او این نوع تربیت را در ساختار اقتصادی، اجتماعی و تاریخی جامعه‌ی عرب مورد مطالعه قرار می‌دهد و معتقد است فقدان عناصر تحرک‌زای اجتماعی و سیاسی باعث سکون در رهیافت‌های تربیتی و ساختارهای اقتصادی شده است. روش تحلیلی شرابی خطی - تاریخی است و وضعیت فعلی را نتیجه‌ی انباشه شدن سنت‌ها و ساختارهای اجتماعی در طول تاریخ می‌داند (شرابی، ۱۹۹۵: ۲۱-۲۳). عموم نارسایی‌های فوق را در عرصه‌ی رفتار عقلانی شهروندان که برخاسته از ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، به‌طور مستقیمی می‌توان با هویت مرتبط ساخت. به عبارت دیگر می‌توان میان این مجموعه از باورها و بحث هویت، فرضیه‌سازی نمود: نوع نظام تربیتی یک جامعه به صورتی مستقیم بر تعاریف منتهی به بحث هویت اثر می‌گذارد؛ در واقع ضمیر و تعاریف انباشته شده در ناخودآگاه افراد، همان هویت آن‌هاست؛ هویت، ارتباط مستقیمی با محل تولد، ساختار اقتصادی و فرهنگی خانواده و انتقالات فرهنگی - رفتاری محیط و ضمیر ناخودآگاه فرد دارد و در نهایت دو عنصر تربیت و فضای تنفسی و فکری محیط، در شکل‌گیری خمیرمایه‌ی انسان‌ها بسیار تعیین‌کننده هستند. جالب توجه این‌که فرزندان ایرانیانی که در دهه‌ی اول انقلاب به خارج از کشور مهاجرت کردند، هم اکنون به سنین ۲۰-۲۵ سالگی رسیده‌اند و بعضی از آنان که برای ریشه‌یابی خود به ایران سفر می‌کنند، دارای روحیه و فرهنگ رفتاری متفاوتی با دیگر ایرانیانی هستند که هم نسل آن‌ها محسوب شده و در ایران بزرگ شده‌اند. حساسیت آن‌ها به زمان، وقت‌شناسی، دقت در بیان، اظهار نظرهای فراوان شخصی، خجالتی نبودن، قبول مسؤلیت فردی، داشتن برنامه‌ی کاری در زندگی از جمله ویژگی‌هایی است که آن‌ها را از هم‌نسل‌های‌شان در داخل کشور متمایز می‌کند، بنابراین، محیط شامل: مدرسه، فرهنگ عمومی، فرهنگ رسانه‌ای و اراده‌ی نخبگان ابزاری در روش و محتوای شکل‌گیری هویت افراد عاملی تعیین‌کننده است. هویت در نهایت به سطح قدرت و توانایی نخبگان ابزاری (سیاسی) بازمی‌گردد. بحران هویت، بحران کمبود قدرت است. بحران هویت، بحران کمبود ثروت و امکانات است. امکانات و ثروت، قدرت می‌آورد و بهره‌برداری عقلانی از قدرت، به خمیرمایه‌ی فرهنگی یک جامعه، ثبات و محتوا می‌بخشد. انسان خوب نیز قدرت و ثروت می‌طلبد و از آن فراتر، جامعه‌ی اخلاقی داشتن نیز نیازمند ثروت و قدرت است. لغت کلیدی در این فرمول‌بندی نظری، لغت «گسترش» یا «افزایش» ثروت و قدرت است. گسترش، به خودی‌خود، فکر، محاسبه و عقلانیت تولید می‌کند. گسترش قدرت و ثروت، فهم



بهتری از خود و فهم پیچیده تری از طرف‌های مقابل می‌طلبد. هنگامی که قدرت‌یابی و ثروت‌یابی اساس نباشند، عمده‌ی فکر و اهتمام برای حفظ وضع موجود به کار گرفته می‌شود. بسیاری از کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه، استراتژی‌های بقا دارند. در مقابل به نظر می‌رسد، ترکیه، مالزی و امارات متحده‌ی عربی تنها کشورهای مسلمان‌نشین هستند که استراتژی‌های رشد و توسعه دارند. در این راستا انسان‌ها و جوامع در فرآیند افزایش سطح قدرت و ثروت، انعطاف‌پذیری در تعریف و جهت‌گیری هویت‌شان نیز متغیر خواهند بود. تا زمانی که در روان‌شناسی فردی و روان‌شناسی فرهنگی کشورهای اسلامی، با مفاهیم ثروت‌یابی، قدرت‌یابی، گسترش سطح قدرت و ثروت، مشکلات کلامی، تاریخی و سیاسی وجود داشته باشد، طبعاً زمینه‌های اولیه‌ی تغییر و تحول در نظام اجتماعی، هویت عمومی، تربیت خانوادگی و داده‌های ضمیر ناخودآگاه فراهم نخواهد آمد. منطبق منظومه‌ی جهانی - که مدیریت آن با غرب است - هم اکنون نزدیک به چهار قرن پیرامون فلسفه و روش‌های ثروت‌یابی و قدرت‌یابی فکر و عمل کرده است. ژاپن و چین و اخیراً روسیه نیز به این کاروان پیوسته‌اند. شاید مدل کشورهای اسلامی این باشد که نشان دهند چه‌گونه می‌توان در عین قدرت و وفور ثروت، اخلاقی نیز رفتار کرد. در غیر این صورت، در عصری که زندگی می‌کنیم، مهم‌ترین وظایف نظام‌های اجتماعی و حکومت‌های کارآمد، تسهیل فرایندهای ثروت‌یابی است، هر چند که این کارکردها همیشه جزو وظایف حکومت‌ها بوده و تنها با ورود علم و ریاضیات به صحنه‌ی مدیریت، غلظت تصاعدی آن به شدت افزایش یافته است.

### فردگرایی و مدرنیته؛ ضرورتی اجتناب‌ناپذیر

اگر فردیت در کار نباشد، خود انتقادی نیز در کار نخواهد بود. فرهنگ مدرنیته، فرد را به اوج فردیت و استقلال فردی خود می‌رساند و زمینه‌ساز خلاقیت او می‌شود. افراد، عموماً به‌گونه‌ای تربیت شده‌اند که نسبت به شهروندان خاورمیانه‌ای، در این‌که مورد قبول دیگران واقع شوند، نیاز محدودتری دارند. افراد عموماً با این فکر هستند که خود چه‌گونه در کوران حوادث، ناملايمات و نیازها، می‌توانند شخصیت و توانمندی‌های خود را بنا کنند (کیگان، ۱۹۸۲: ۲۰۷ و ۲۰۸). این در حالی است که فرد خاورمیانه‌ای، انتظارات قابل توجهی از دیگران دارد. نیاز وافر دارد که مورد توجه و قبول همگان قرار گیرد. تفاوت‌های خود را با دیگران تحمل نمی‌کند و از استقلال و تنهایی،

وظیفه‌شناسی، مسؤلیت‌پذیری، سهم‌دهی و نقش‌پذیری در جمع هراس داشته و می‌گریزد (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۱۰۶ و ۱۰۷). ابداع کردن، خلق کردن، تغییر یافتن و آماده‌ی تغییر بودن، ابتدا به نوعی خودشناسی نیاز دارد. افرادی که برای خود وقت صرف کرده‌اند و در مورد خود فکر می‌کنند بیش‌تر رشد می‌کنند. فرد غربی، عموماً نسبت به آنچه که هست احساس آرامش و صلح می‌کند؛ او خود را با دیگران مقایسه نمی‌کند؛ بلکه با آن‌ها رقابت می‌کند. فرد شرقی علاقه‌مند است بدون اهتمام، از دیگران سبقت گیرد؛ حتی اگر به قیمت تضعیف یا تخریب آن‌ها باشد. آموختن مبانی رقابت از دوران کودکی و نوجوانی نیز می‌تواند قواعد بازی و کار با دیگران را وارد ضمیر ناخودآگاه افراد کند. به‌رغم این‌که اخلاق اسلامی، افراد را به رعایت حقوق دیگران دعوت و تشویق می‌کند، ولی مردم کشورهای اسلامی عموماً در رفتار با یکدیگر به‌طور ناآگاهانه‌ای در پی تخریب و تضعیف و حذف هستند. وضعیت سیاست - از پاکستان تا مراکش - حاکی از نهادینه شدن این‌گونه رفتار دارد. در میان مردم این منطقه، علاقه‌ی ناخودآگاهی نسبت به «پیوستن به جمع» وجود دارد؛ گویی برای افراد در پیوستن به این امواج چه از حیث سیاسی و چه از لحاظ لباس پوشیدن، فکر و استقلال رأی و حق انتخابی وجود ندارد. به همین دلیل است که در عرصه‌ی سیاست، پوپولیسم رشد می‌کند و یکدفعه هشتاد درصد جامعه به یک فرد رأی می‌دهند. اصولاً رشد حزب و رقابت فردی، مظهر فردگرایی مثبت و نماد وجود حق انتخاب در میان افراد است. به عبارت دیگر، اگر در یک کشور - به‌عنوان مثال - دوازده حزب در انتخابات رقابت کنند، در واقع، جامعه حق انتخاب از میان دوازده تشکیلات فکری و برنامه‌ای را خواهد داشت. بنابراین، فرد و رشد فردی و استقلال رأی باعث افزایش استحکام یک جامعه و کاهش آسیب‌پذیری آن می‌شود. بی‌دلیل نیست که تبلیغات در جوامع جهان سومی به مراتب مؤثرتر از جوامع صنعتی است؛ زیرا فرد در جهان سوم ضعیف‌تر از فرد در یک جامعه‌ی صنعتی است؛ حتی در جوامعی مانند چین، انتخابات به معنای صحنه گذاشتن عامه‌ی مردم بر هارمونی موجود میان جامعه و حکومت است تا آن‌که حق انتخابی را در میان نامزدهای انتخاباتی مطرح کرده باشند.

باورهای فرهنگی در کشورهای اسلامی به گونه‌ای است که فرد را تربیت می‌کند تا خود را فراموش کند، ارزش خود را دست کم گیرد، خود را هیچ بداند، وجود خود را گذرا تلقی کند، توانایی‌های خود را محدود و محدودتر کند، لذت را عبث تفسیر کند، خود را مساوی با صفر بداند و فکر کردن و برنامه‌ریزی را دخالتی در تقدیر استنباط کند. هرچند این‌ها استنباطات افراد است که به آموزه‌های پایدار تربیتی تبدیل شده است



و نوعی گزیده‌نگری به دین و تلقیات برشی از اخلاق است؛ ولی در هر صورت زمینه‌ساز تاریخی و خطی تربیت افراد کم‌تحرك، تقدیرانگار و سرنوشت‌پذیر شده که زمان و مکان را تعطیل کرده‌اند، از ابراز وجود خجالت می‌کشند، از طرح سلیقه‌های خود شرم دارند، از برنامه‌ریزی برای آینده و حق داشتن تمرکزی مستقل برای رشد فردی پرهیز می‌کنند. قطع از خود و پیوستن به جمع جزو فرهنگ ناخودآگاه کشورهای این منطقه است؛ حتی در تاریخ ایران نیز، گرایش به جمع و دوری از فرد، سابقه‌ای طولانی دارد. ستم حاکمان و کم‌آبی طبیعت باعث می‌شد جمع قدرت یابد و فرد در زیر مجموعه‌ی چنین قدرتی قابل رؤیت نبود. در اغلب موارد مالیات از جمع اخذ می‌شد؛ زیرا مالکیت جمعی بود. فرد، حل شده در جمع بود و اگر هویتی داشت هویت جمعی او بود. تعلق به ایل، قبیله، غیره، هویت فرد را شکل می‌داد. بدین صورت جایی برای تمایلات و گرایش‌های فردی نمی‌ماند (ماهرویان، ۱۳۸۱: ۱۵). یکی از نویسندگان، شرایط و ساختار فوق را زمینه‌ساز رشد عرفان ایرانی تفسیر می‌کند و معتقد است حرف اول عرفان، ضدیت با فرد و فردیت است. حل شدن فرد در جمع و من در ما. او در این خصوص می‌گوید:

عرفان ایرانی از کثرت و جدایی‌ها می‌نالید و شکایت داشت و در آرزوی رسیدن به وحدت بود. در این سیر و سلوک، جایی برای فرد باقی نمی‌ماند. حکایت همه از پیوستن بود. پیوستن جوی‌ها و رودها به دریا. پیوستن قطره‌ها به دریا. و این تنها صحبت سنت نبود. مدرن‌ها، از جمله چپ هم پیوستن قطره به دریا را می‌سرورند و از قطره بودن می‌گریختند؛ اما نگاه مدرن می‌خواهد در قطره بودنش جلوه کند و هویت قطره بودنش را پاس می‌دارد. *رمان*، شرح حال این قطره است و در ایران با این که سال‌هاست *رمان* می‌نویسیم چون از قطره‌گریزانیم و در فکر دریا (هستیم)، *رمان* هنوز پا نگرفته است (صص ۱۵ و ۱۶).

بدون آن‌که بخواهیم بیش از اندازه توضیح دهیم، طبیعی است که در این‌جا میان «من خلاق» و «من خودخواه» تفاوت قابل توجهی وجود دارد. اتفاقی که در تربیت خانوادگی و اجتماعی کشورهای مسلمان افتاده این است که در اثر جلوگیری از ظهور من خودخواه، من خلاق نیز از بین رفته است. در واقع در اثر ظهور من خلاق، من ابداع‌گر، من فکور، من پرسشگر، من کنجکاو، من علاقه‌مند، من هنرمند و دیگر من‌های مفید، فکر و خلاقیت انسان رشد می‌کند. در روان‌شناسی تربیت، نوع برخورد با کودک و نوجوان مهم‌ترین عامل زمینه‌ساز خلاقیت‌های بعدی در زندگی او محسوب می‌شود (گاردنر، ۱۹۹۳: ۳۰)، و بار دیگر اهمیت ضمیر ناخودآگاه را در جهت‌گیری و سرنوشت

انسان معرفی می‌کند. یکی از دلایل محافظه‌کاری و سکون در کشورهای اسلامی به خاطر تربیت نشدن افراد برای انجام کارهای جدید است. کار جدید، فکر جدید می‌طلبد، فکر جدید نیز ریسک‌پذیر خواهد بود. یکی از ویژگی‌های بارز آلبرت اینشتین این بوده که ظرفیت قابل توجهی در فهم مسایل خارج از قاعده را داشته است. به عبارت دیگر، آماده بوده که به‌طور دایم پدیده‌ها، موضوعات و مسایل را محک بزند و شاید راهی نوین و منطقی جدید کشف کند. نوسازی و نونگری، ریشه در تربیت انسان‌ها و منطبق سامان‌بخش محیط آن‌ها دارد. نونگری و خلاقیت فردی هم‌چنین نتیجه‌ی اعتماد به‌نفسی است که در افراد رشد می‌کند. اگر سطح اعتماد به‌نفس افراد در سنین زیر سیزده سال رشد نکند، هر چند نمی‌تواند محال باشد؛ ولی شاید برای اکثریت به چالش کشیدن پدیده‌ها و پرورش سطح قابل قبولی از اعتماد به‌نفس بسیار مشکل‌ساز خواهد بود. یکی از ویژگی‌های عمومی مردم کشورهای اسلامی این است که علاقه دارند خود را در جریان‌ها و گروه‌ها و جمع‌ها تعریف کنند و از این‌که به تعریف مستقلی از خود برسند هراس دارند و حتی در فرهنگ سیاسی این مناطق، ارزش افراد به این است که تعلق گروهی و بانندی داشته باشند و استقلال فردی مقبول و معتبر نیست. طبعاً این فرهنگ مانع رشد فرد و ابراز وجود فکری و شخصیتی افراد می‌شود. انسان‌های زنده، همانند سیستم‌های زنده به‌طور دایم در حال تعریف و بازتعریف هستند. شاید خود این بازتعریف‌های نهایی اهمیت چندانی نداشته باشند؛ برجستگی این نوع فعالیت، به فرایند بازتعریف‌ها برمی‌گردد که خود زمینه‌ساز خلاقیت و ابداع است.

در فرهنگ‌هایی که برای فرد جایگاهی وجود ندارد و تاریخ استبداد، جوامع را یکسان‌سازی کرده است، افراد فرصت نگاه از بیرون را به خود پیدا نمی‌کنند. هنگامی که فرد رشد نکند، فکر هم در حد جابجایی عادات نقش ایفا می‌کند. وقتی مخزن فکر نسبتاً تعطیل باشد، دلیلی برای نقد و ارزیابی و بازنگری و تجدید نظر وجود نخواهد داشت. از یک طرف، بهتر شدن، بهبود یافتن و گسترش، با معنا و مفهوم قضا و قدر تصادم می‌کند و از طرفی دیگر، یکسان‌سازی‌های سیستم‌های استبدادی، مانع رشد فکر و خلاقیت‌های فردی می‌شود. چنین فضای اجتماعی و سیاسی، خود موانع جدی در تحقق انسان‌های تربیت شده برای ایجاد تحرک در جوامع هستند. اگر تاریخ جهان - از افلاطون تا بیل گیتس - را مطالعه کنیم، حدود پانصد نفر مخترع، هنرمند، فیلسوف، سیاستمدار، دانشمند و نویسنده توانسته‌اند با کارهای ابداعی، ریسک‌پذیر و جدید خود،



تحولات عظیمی را در زندگی میلیون‌ها انسان پدید آورند. وجه مشترک همه‌ی این افراد، شناخت عمیقی از خود و توانایی‌های خود است که با جرأت، جسارت، خودباوری و اعتماد به نفس، کارهای بزرگی را تحقق بخشیده‌اند. شناخت فرایند صنعتی‌شدن در انگلستان، آلمان، هلند، فرانسه، امریکا و ژاپن در طی دو قرن اخیر حاکی از وجود افرادی است که آماده‌ی کارهای عظیم تولیدی و خدماتی بوده‌اند. لغت دیگری که برای بخش خصوصی معمولاً استفاده می‌شود لغت آنتروپرونر<sup>۱</sup> است که به معنای کسی است که در فعالیت اقتصادی، تولیدی و بازرگانی، ریسک را می‌پذیرد (لندیز<sup>۲</sup>، ۱۹۶۹: ۱۴۷-۱۶۷). این گروه از افراد در طی دو قرن، تعداد وسیعی از انسان‌ها را به کار گرفته و تشکیلات خارق‌العاده‌ی مالی را در تاریخ بشر، ایجاد کرده‌اند. به اندازه‌ای که در طی دو دهه ۱۹۸۰-۲۰۰۰ تولید شده در هیچ دوره‌ی تاریخی بشر، تولید نشده است. این نتیجه‌ی عملکرد صدها هزار فرد خلاق در بخش خصوصی است که فرصت ابراز وجود در تولید و ثروت‌یابی را داشته‌اند. در این رابطه می‌توان به حاکمیت دولت در عرصه‌ی اقتصادی کشورهای اسلامی، به‌عنوان یک مانع اساسی در جلوگیری از رشد فرد در عرصه‌های حتی غیراقتصادی نیز اشاره کرد (ساترلند و سیگمن<sup>۳</sup>، ۲۰۰۲: ۲-۴). به‌عنوان یک تقارن روشن علمی، در کشورهایی که فرد فرصت رشد دارد و درگیرودار باند و گروه و فشارهای محیطی برای انطباق و ایفای نقش‌های چندگانه نیست، موضوع و احتمالاً بحران هویت، فرصت حل و فصل شدن در زمان کوتاه‌تری را پیدا می‌کند. بنابراین، میان فردگرایی مثبت در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در یک جامعه و هویت زنده، با ثبات و نهادینه شده ارتباط مستقیمی وجود دارد. یک متغیر میانی تعیین‌کننده میان فردگرایی مثبت از یک طرف و هویت با ثبات از طرف دیگر که به این تقارن کمک می‌کند، عنصر ثروت‌یابی و قدرت‌یابی در کلیت جامعه است که انرژی و فعالیت شهروندان را در مسیر کسب رضایت‌های فردی و در نهایت جمعی سوق می‌دهد.

## نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شده تا تفاوت‌های ماهوی میان مبانی مدرنیته و وضعیت جاری فرهنگی در کشورهای اسلامی مورد بحث و مقایسه قرار گیرد. طبیعی است که هدف،

1- Entrepreneur

2- Landes

3- Sutherland and Seigman

تکریم یا تکذیب یکی نسبت به دیگری نبوده؛ بلکه ذکر تفاوت‌ها و بیان مقایسه‌ای به کار رفته است. فرهنگ عمومی، نظام تربیتی و آموزشی و تلقیاتی فکری از زندگی، در مجموع باعث شده که شهروند این مناطق «ضعیف» و «تابع» تربیت شود. پایه‌ی اصلی این نوع تربیت، فرد را مطیع، محافظه‌کار، علاقه‌مند به حفظ وضع موجود و مقاوم در مقابل ابداع و تغییر و تحول پرورش می‌دهد. چنین فردی از مقام قدرت و اقتدار می‌هراسد و جرأت مخالفت کردن معقول و موافقت کردن بدون مبالغه را از دست می‌دهد. از آن‌جا که افراد به تعریف دقیقی از خود نمی‌رسند، بیش‌تر با بیرون خود معاشرت می‌کنند و تأیید دیگران مهم‌تر از تأیید خود فرد از خودش احساس و تلقی می‌شود. بدین صورت معاشرت میان افراد دچار مشکل شده و صور مصنوعی پیدا می‌کند. با محدود بودن فرصت برای کار و فعالیت غیردولتی و جهت‌گیری‌های کلان ملی، برخلاف مسیر انباشت ثروت و قدرت، فرد به دولت و انتظارات دولتی عادت کرده و خو می‌گیرد و وجوه ابداعی و نوآوری او در حد و مرز تعطیلی قرار می‌گیرد. مهم‌ترین نتیجه‌ی این وضعیت، ظهور بحران هویت و لایه‌های متضاد رفتاری و فکری در تعاریف فردی و جمعی است (سریع‌القلم، ۱۹۹۷: ۵۵-۶۱).

اگر به توصیف وضعیت فوق و تعریف مسأله‌ی ارایه شده قابل باشیم، سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر این نوع فرهنگ عمومی و آموزش فردی، چنین بن‌بستی را در عرصه‌ی تحولات اجتماعی به وجود می‌آورد، مکانیزم خروج از این بن‌بست کدام است؟ به نظر می‌رسد که در نهایت، وضعیت حوزه‌ی قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وضعیت هر کشوری مساوی است با برآیند کانون‌های قدرت، ماهیت طبقاتی، پایگاه اجتماعی، جهان‌بینی، سوابق اقتصادی و درجه‌ی فهم از جهان. این کانون‌های قدرت در جهت‌گیری هر کشور تعیین‌کننده خواهد بود. اگر کشوری در مسیر تحولات مثبت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حرکت کند، در واقع از کانون‌های «عقلایی» قدرت بهره‌مند است. کانون قدرت می‌تواند هر ماهیتی را اعم از اقتصادی، سیاسی، نظامی و خبری بپذیرد. اگر دو کانون مهم قدرت نظامی در پاکستان و ترکیه را با یکدیگر مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که در پاکستان، ارتش صرفاً در حفظ وضع موجود عمل کرده درحالی‌که ارتش ترکیه همانند ارتش کره‌ی جنوبی در توسعه‌یافتگی این کشور نقش به‌سزایی داشته است. در کشورهای جهان سوم به



واسطه‌ی تاریخ وابستگی نمی‌توان انتظار داشت جوامع قوی بوده و بتوانند منشأ تحولات جدی باشند. دولت در جهان سوم به مراتب قوی‌تر از جامعه است و به همین دلیل مسؤلیت اصلی تحول نزد دولت است. البته به‌طور منطقی و عقلایی، کانون‌های قدرت در جامعه بهتر است محرک بنیادی تغییر باشند؛ ولی در شرایطی که جهان سوم با آن روبه‌رو است، دولت و دولت عقلایی که متشکل از کانون‌های عقلایی قدرت باشد، می‌تواند مأخذ تحول کیفی بوده و بسیاری از ویژگی‌های منفی فرهنگی و آموزشی را که نام بردیم متحول نماید (صص ۲۱-۳۰). مالزی، ترکیه، امارات متحده‌ی عربی، برزیل و کره‌ی جنوبی مثال‌های مناسبی برای این مورد هستند.

نکته‌ی مرتبط به بحث فوق این است که بسیاری از کشورهایی که مسلمانان در آن‌ها زندگی می‌کنند هنوز «پدیده‌های امنیتی» می‌باشند و هنوز نخبگان سیاسی این کشورها از مرحله‌ی امنیتی عبور نکرده‌اند. رشد، توسعه، تغییر و تحول زمانی آغاز می‌شود که انسان یا یک سیستم از مرحله‌ی امنیتی به مرحله‌ی فکر و برنامه‌ریزی منتقل شود. حتی کشور ما هنوز یک پدیده‌ی امنیتی است و نگرانی‌های متعدد منطقه‌ای و بین‌المللی دارد. ثبات امنیتی، اولین قدم در مسیر رشد است. در نظریه‌ی «هرم نیازها»ی آبراهام مزلو نیز رفع نیازهای اولیه‌ی معیشتی و امنیتی مقدمه‌ای بر ورود به مراحل پیچیده‌تر فهم و اکتشاف و ابداع است (هلریگل و اسلوکم<sup>۱</sup> ۱۹۷۶: ۲۵۱-۲۵۹). کشورهای اسلامی عموماً در فاز امنیتی هستند و نخبگان سیاسی آن‌ها باید در پی کسب مشروعیت سیاسی و اقدام برای مشروعیت‌یابی باشند. در چنین ساختارهایی، فرد فراموش می‌شود و تحول کیفی شهروندان به ضرر صاحبان سمت و قدرت است. هم‌چنین در شرایطی که بنیان‌های اقتصادی عمده‌ی جوامع اسلامی ضعیف است، رشد فردی و اجتماعی در اولویت قرار نمی‌گیرد و در نتیجه عمده‌ی تلاش نخبگان سیاسی، صرف حفظ وضع موجود می‌شود و اولویت به امنیت حاکمان در مقابل امنیت اجتماعی و اقتصادی عامه‌ی مردم داده می‌شود. در ساختارهایی که چنین لایه‌های متضاد فکری، رفتاری و امنیتی وجود دارد، هویت در اولویت نخواهد بود. شهروندان و جوامع، زمانی به تعاریف با ثباتی از خود و به عبارتی دیگر از هویت خود دست می‌یابند که پایه‌های اولیه‌ی معیشتی و امنیتی - به تعبیر آبراهام مزلو - را حل و فصل کرده باشند. مسؤلیت این تغییر و تحول به عهده‌ی نخبگان سیاسی یا ابزاری کشورهای اسلامی است. صنعتی

1- Hellriegel and Slocum



شدن، جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی سیاسی، کالاهای لوکسی هستند که در آینده‌ی نزدیک امکان تأمین و خریداری آن‌ها وجود نخواهد داشت. کانون اصلی تحول در مسیر مدرنیته - مشروط بر این‌که انتخاب و اولویت این جوامع باشد - تابع ظهور، تقویت و تداوم مراکز قدرت عقلایی است که در انبوه تلاطمات داخلی و بین‌المللی، کشورها و جوامع را در مسیر تحول کیفی از طریق تأمین امنیت، ثروت‌یابی و قدرت‌یابی قرار دهند؛ زیرا در منظومه‌ی جهانی موجود، انباشت ثروت و قدرت، زمینه‌ساز تعاریف و پایه‌های با ثبات هویتی خواهند بود.





## یادداشت‌ها:

۱- به‌عنوان مثال، در فرهنگ وسیع دینی منطقه، افراد با خوب بودن یکدیگر کار دارند تا با درجه‌ی توانایی یکدیگر.

## منابع:

- ۱- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۱): *عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۲- ماهروی‌ان، هوشنگ (۱۳۸۱): *تبارشناسی استبداد ایرانی ما*، تهران: نشر بازتاب نگار.
- ۳- یوسفی، ماشاءاله (۱۳۷۵): *تقدیر و فرهنگ توسعه در اسلام*، رساله‌ی کارشناسی ارشد دانشکده‌ی اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.
- 4- *Arab development Report* (2002); United Nations Development Programme.
- 5- Gardner, Howard (1993); *Creating Mind*, New York: Basic Books.
- 6- Gardner, Howard (1995); *Leading Minds*, New York: Basic Books.
- 7- Hellriegel, Don and Slocum, John (1976); *Organizational Behavior*, New York: West Publishing Co.
- 8- Heilbroner, Robert (1980); *The Worldly Philosophers*, New York: Simon and Shuster.
- 9- Kegan, Robert (1982); *The Evolving Self*, Cambridge: University Press.
- 10- Landes, David (1969); *The Unbound Prometheus*, London: Cambridge University Press.
- 11- Milne, R. S. and Mauzy, Diane (1999); *Malaysian Politics Under Mahathir*, New York: Routledge.
- 12- Patai, Raphael (1973); *The Arab Mind*, New York: Charles Scribner's Sons.
- 13- Sariolghalam, Mahmood (1997); "Prospects For Civil Society in the Middle East", in *Civil Society in the Middle East* by Ozdulga, Elizabeth and Person, Sune. Goteborg: Goteborg University Press.
- 14- Sharabi, Hisham (1975); *Introduction to the Study Of Arab Sociology*, Jerusalem, Salahel Din.
- 15- Sharabi, H (1990); *Theory, Politics and the Arab World*, New York: Routledge.
- 16- Sutherland, Peter and Seigman Henry (2002); *Harnessing Trade for Development and Growth in the Middle, East* New York: Council on Foreign Relations.
- 17- Watson, Peter (2000); *The Modern Mind*, New York: Harper Collins Publishers.